

جلد سوم، بخش ششم، فصل ۳۲ سرمایه؛ کارل مارکس  
تایپ و تنظیم؛ سایت کمونیستهای انقلابی  
مترجم؛ ف. فرخی

## سرمایه پولی و سرمایه واقعی III (پایان)

حجم پولی بی که بدین ترتیب باید دوباره به سرمایه تبدیل شود نتیجه ای است از پروسه بازتولید بسیار گسترده، اما اگر در خود، یعنی بعنوان سرمایه پولی استقرار می‌یابد، مورد نظر قرار گیرد، حجمی از سرمایه مولد نمی‌باشد.

مهم ترین موضوع بحث شده تا بحال این است که گسترش آن بخشی از درآمد که برای مصرف تعیین شده است (در اینجا از کارگر صرف نظر می‌گردد زیرا درآمد او = سرمایه متغیر) نخست خود را بشکل انباشت سرمایه پولی نشان می‌دهد. در واقع فاکتوری در انباشت سرمایه پولی وارد می‌شود که از انباشت واقعی سرمایه صنعتی بسیار متفاوت است؛ زیرا آن بخش از محصول سالانه که برای مصرف تعیین شده است بهیچ شیوه ای سرمایه نمی‌شود. قسمتی از آن **جانشین** سرمایه می‌گردد یعنی سرمایه ثابت تولید کنندگان و سائل مصرف، اما تا جاییکه بطور واقعی به سرمایه مبدل می‌گردد در شکل طبیعی درآمد تولید کنندگان این سرمایه ثابت موجودیت دارد. همان پولی که درآمد را نمایندگی میکند و فقط بعنوان میانجی مصرف خدمت میکند، بطور مرتب و طی مدتی به سرمایه پولی استقرار می‌یابد. آنجاییکه این پول کارمزد را نمایندگی میکند، همزمان شکل پولی سرمایه متغیر می‌باشد و آنجاییکه آن جانشین سرمایه ثابت تولید کنندگان و سائل مصرف می‌شود، شکل پولی است که سرمایه ثابت آنها موقتاً به خود می‌گیرد و برای خرید آن عناصری از سرمایه ثابت شان استفاده می‌شود که باید با عناصر طبیعی جانشین گردند.

نه در این و نه در آن شکل این پولها در خود مظهر انباشت نیستند، هر چند حجم شان با گسترش پروسه بازتولید رشد می‌کند. اما آنها موقتاً بشکل پول استقرار می‌یابد عمل می‌کنند، یعنی بعنوان سرمایه پولی. از این جهت انباشت سرمایه پولی می‌بایست همیشه انباشت سرمایه بزرگتری از آنچه که واقعاً موجود است را بازتاب نماید، زیرا توسعه مصرف انفرادی، چون از طریق پول پیش برده می‌شود، بشکل انباشت سرمایه

پولی ظاهر می‌گردد، نظر به اینکه خود را بشکل پولی بی برای انباشت واقعی نمایان میکند یعنی برای پولی که راه‌گشای سرمایه‌گذاریهای جدید است. انباشت سرمایه پولی استقرای بخشاً هیچ چیز بجز این حقیقت را بیان نمیکند که همه پولی که سرمایه صنعتی در پروسه دورانی خود به آن تبدیل می‌گردد، نه شکل پولی را که سرمایه داران مولد سرمایه گذاری میکنند، بلکه پولی را که آنها قرض می‌گیرند، بخود می‌گیرد؛ بدین نحو که سرمایه گذاری پولی ای که باید در پروسه بازتولید صورت گیرد، در واقعیت بشکل سرمایه گذاری پول و وام گرفته شده نمایان می‌گردد. در واقعیت بدین گونه است که بر اساس اعتبار بازرگانی، یکی به دیگری پولی را که او برای پروسه باز تولید نیاز دارد قرض میدهد. اما این اکنون چنین فرمی به خود می‌گیرد که بانکدار، که پولها را از گروهی از سرمایه داران بازتولیدکننده قرض می‌گیرد، آنها را به گروه بازتولید کننده دیگر وام میدهد و از این طریق بانکدار به عنوان بانی خیر ظاهر می‌گردد؛ همزمان کنترل این سرمایه کاملاً بدست بانکدار بعنوان واسطه می افتد.

حال دیگر فقط شکلهای ویژه ای از انباشت سرمایه پولی مانده است که باید بیان شوند. مثلاً در اثر پائین آمدن قیمتهای عناصر تولیدی، مواد خام و غیره، سرمایه آزاد می‌گردد. اگر سرمایه دار صنعتی نتواند فوراً پروسه باز تولید خودش را گسترش دهد، لذا بخشی از سرمایه پولی او از جریان دوران بعنوان مازاد بیرون انداخته میشود و به سرمایه پولی استقرای مبدل می‌گردد. اما از جهت دیگر هنگامیکه بویژه نزد تاجر وقفه ای در کسب و کارش ایجاد می‌گردد، سرمایه به شکل پول آزاد میشود. اگر تاجر معاملاتی را به انجام رسانده باشد و سری جدید معاملات بدلیل اینچنین وقفه هایی متوقف شده و تنها میتوانند بعد ها آغاز گردند در نتیجه پولهای واقعی یافته برای او تنها بمثابة یک اندوخته ارزشی یعنی مازاد سرمایه میباشند. اما آنها همزمان تشکیل انباشت سرمایه پولی استقرای را میدهند. در مورد اول انباشت سرمایه پولی نشانی است از تکرار پروسه تجدید تولید در شرایط مساعدتر، یعنی آزاد سازی واقعی بخشی از سرمایه ای که قبلاً مقید بوده، به دیگر کلام، امکانی برای گسترش پروسه تجدید تولید با همان وسائل پولی؛ در مورد دوم برعکس فقط {نشانه} اختلالی است در جریان مبادلات. اما در هر دو مورد به سرمایه پولی استقرای مبدل میشوند و نمایانگر انباشت آن هستند و بطور یکسانی بر بازار پول و نرخ بهره تاثیر می‌گذارند، هرچند در یک مورد پیشرفت پروسه واقعی تولید و در مورد دیگر مانعی برای آن را می نمایانند. نهایتاً انباشت سرمایه پولی از تعداد کسانی که بار خود را بسته اند و خود را از پروسه بازتولید بیرون کشیده اند، متأثر می‌گردد. هر چه که سود بیشتری در طی سیکل صنعتی ببار آید، به همان میزان تعداد آنها بیشتر خواهد بود. در اینجا انباشت سرمایه پولی استقرای از یک طرف نشانگر یک انباشت واقعی است ( بسته به

وسعت نسبی آن)؛ از طرف دیگر تنها نمایانگر میزان تبدیل سرمایه داران صنعتی به سرمایه داران پولی میباشد.

در مورد آن بخشی از سود که قرار نیست بعنوان درآمد بمصرف برسد چنین است که تنها زمانی به سرمایه پولی تبدیل میشود که فوراً نتواند برای توسعه قلمروی تولیدی ای، که از آن برخاسته است، مورد استفاده قرار گیرد. این میتواند به دو دلیل باشد. یا این قلمرو از سرمایه اشباع است، یا اینکه انباشت برای عملکرد به عنوان سرمایه نخست می بایست به یک حد معینی رسیده باشد، بسته به حجم سرمایه لازم برای سرمایه گذاری جدید در این کار و کاسبی معین. یعنی اینکه آن بدو به سرمایه پولی استقراضی مبدل شده و در قلمروهای دیگر برای توسعه تولیدی بکار گرفته میشود. صرفنظر از تمام شرایط دیگر، حجم آن بخشی از سود که برای تبدیل مجدد به سرمایه معین شده است، بستگی دارد به حجم سودی که ببار آورده شده است و لذا بستگی دارد به گسترش خود پروسه باز تولید. اما اگر این انباشت جدید، بدلیل کمبود قلمروی سرمایه گذاری، در بکارگیری اش با مشکل روبرو شود، یعنی اگر مسئله ناشی از سرریزی در شاخه های تولیدی و عرضه بیش از حد سرمایه استقراضی باشد، لذا این کثرت {plethora} سرمایه پولی استقراضی چیزی نیست بجز محدودیت تولید سرمایه داری. حقه بازی اعتباری متعاقب آن ثابت میکند که هیچ مانع مثبتی برای بکارگیری این سرمایه مازاد وجود ندارد، بلکه بالعکس مانعی است بدلیل قانون ارزش افزایی اش، بدلیل محدودیتهایی برای اینکه سرمایه چگونه بمتابسه سرمایه میتواند ارزش خود را بیفزاید. کثرت سرمایه پولی بدینگونه لزوماً نشانی از مازاد تولید نیست، و حتی نشانی از کمبود قلمروی بکارگیری برای سرمایه هم نیست.

انباشت سرمایه استقراضی بسادگی بدین قرار است که پول بمتابسه پول استقراضی ته نشین میشود. این پروسه خیلی از تبدیل واقعی به سرمایه متفاوت است؛ این تنها انباشت پول به شکلی است که بتواند به سرمایه تبدیل شود. اما همانطور که ثابت شد این انباشت میتواند بیانگر ی جوانب باشد که بسیار از انباشت واقعی متفاوت اند. در صورتیکه انباشت واقعی در توسعه مداوم باشد، این انباشت گسترده سرمایه پولی میتواند بخشاً نتیجه آن باشد و بخشاً نتیجه شرایطی که همراه آن اما بسیار متفاوت از آنند و نهایتاً بخشاً حتی همچنین نتیجه رکود در انباشت واقعی باشد. نقداً به این دلیل که انباشت سرمایه استقراضی بخاطر این شرایط متورم میشود، شرایطی که مستقل از انباشت واقعی هستند اما با این وجود آنرا همراهی میکنند، لذا می بایستی بطور مداوم در فازهای معینی از سیکل {صنعتی} کثرت سرمایه پولی رخ دهد و این کثرت میبایستی با گسترش اعتبارات تکامل یابد. همراه با آن می بایستی همچنین ضرورت فراروی پروسه تولید از محدودیتهای سرمایه دارانه آن نیز بوجود آیند: {محدودیتهای سرمایه دارانه همچون} مازاد معامله، مازاد تولید، مازاد اعتبار. همزمان این همیشه می بایستی به انحایی رخ دهد که واکنشی را فراخواند.

تا جاییکه به انباشت سرمایه پولی از بهره زمین، مزد کار و غیره مربوط میشود لزومی ندارد که در اینجا به آنها پرداخته شود. فقط این وجه باید برجسته گردد که مشغله و افعاً پس انداز کردن و چشم پوشی کردن (همانگونه که محتکر پول میکند) طوری که بتواند عناصری را برای انباشت تهیه ببیند، از طریق تقسیم کار که پی آمدی است از پیشروی تولید سرمایه داری، به کسانی محول میگردد که فقط حد اقلی را از این عناصر دریافت میکنند و اغلب هم پول پس انداز شده خود را از دست میدهند همانگونه که در مورد کارگران در زمان ورشکستگی بانکها صادق است. از طرفی سرمایه دار صنعتی توسط خودش» پس انداز» نمیگردد بلکه او بر حسب بزرگی سرمایه اش به پس انداز دیگران دسترسی دارد؛ از طرف دیگر سرمایه دار پولی پس انداز دیگران را سرمایه خود میکند و آن اعتباری که سرمایه داران باز تولید کننده متقابلاً به هم میدهند و آنیکه مردم به آنها میدهند را به سر چشمه ثروتمند شدن شخصی خود مبدل میکند. آخرین تصور موهوم سیستم سرمایه داری در مورد اینکه سرمایه، ثمره کار شخصی و پس انداز است بدین ترتیب به قراضه دانی میرود. نه تنها سود تشکیل شده است از تصاحب کار غیر بلکه آن سرمایه ای که توسط آن این کار غیر به حرکت در می آید و استثمار می شود نیز تشکیل شده است از مال غیر که سرمایه دار پولی در دسترس سرمایه دار صنعتی میگذارد و توسط آن این آخری را استثمار میکند.

هنوز چند ملاحظه در مورد سرمایه اعتباری برای اشاره باقی مانده است. اینکه چند بار همان قطعه پول میتواند بعنوان سرمایه استقراضی عمل کند همانطور که تا بحال توضیح داده شده بستگی دارد به :

۱- چند دفعه ارزشهای کالایی را از طریق خرید و پرداخت تحقق می بخشد و از این طریق سرمایه را انتقال میدهد و ضمناً به اینکه چند دفعه درآمد را تحقق می بخشد. اینکه چند دفعه بعنوان ارزش تحقق یافته به دست دیگری می افتد، چه بشکل سرمایه و چه درآمد، آشکارا بستگی دارد به وسعت و حجم مبادلات واقعی؛

۲- این بستگی دارد به اقتصاد پرداختی و پیشرفت و سازماندهی سیستم اعتباری؛

۳- سر انجام به پیوستگی و سرعت عمل اعتبارات، بترتیبی که وقتی آن در نقطه ای بعنوان سپرده ته نشین میشود بلافاصله در نقطه ای دیگر بعنوان وام ظهور کند.

حتی وقتی فرض شود که شکلی که سرمایه استقراضی از آن تشکیل شده است فقط پول واقعی، طلا یا نقره باشد- آن کالایی که موادش بعنوان مقیاس ارزش عمل میکند- با این حال بخش بزرگتر این سرمایه پولی لزوماً همیشه مجازی است، یعنی یک عنوان ارزشی، درست بهمانگونه که پول کاغذی است. تا جاییکه پول در مدار سرمایه عمل میکند، لذا برای لحظه ای حقیقتاً تشکیل سرمایه پولی را میدهد؛ ولی مبدل سرمایه پولی استقراضی نمی شود، اما یا در مقابل عناصر سرمایه مولد معاوضه میشود و یا در تحقق بخشی درآمد، بمثابه وسیله گردش، پرداخت میگردد و لذا نمی تواند برای صاحبش به سرمایه استقراضی تبدیل شود. اما آنجاییکه به سرمایه

استقراضی تبدیل میشود، و همان پول یکسان بدفعات سرمایه استقراضی را نمایندگی میکند، در نتیجه واضح است که آن در **یک** نقطه بعنوان پول فلزی موجود است؛ در تمام دیگر نقاط فقط بمتابۀ طلب سرمایه موجودیت دارد؛ انباشت این طلبها، با توجه به پیش فرض، از انباشت واقعی برمیخیزد، یعنی از تبدیل ارزش سرمایه کالایی و غیره به پول؛ ولی انباشت این طلبها و عنوانها بدین گونه، هم از انباشت واقعی که از آن سرچشمه میگیرند و هم از انباشت آتی (پروسة تولیدی جدید) که از طریق قرض پول میانجی میشود، متفاوت است.

در بادی امر سرمایه استقراضی همیشه به شکل پول موجودیت دارد<sup>۹</sup>، بعداً بشکل طلب پول، زیرا آن پولی که آن {سرمایه استقراضی} در اصل در آن {پول} موجودیت داشت حالا نزد وام گیرنده بشکل پول واقعی موجود است. آن برای وام دهنده به طلب پول، به نشانه ای از مالکیت، مبدل شده است. همان میزان پول واقعی میتواند بدین ترتیب نماینده حجم بسیار متفاوتی از سرمایه پولی باشد. پول محض، چه نماینده سرمایه تحقق یافته و چه نماینده درآمد تحقق یافته باشد، وقتی که ما شکل عمومی را در سیستم اعتباری پیشرفته مورد ملاحظه قرار میدهیم، از طریق عمل ساده قرض دادن، از طریق تبدیل به سپرده، به سرمایه استقراضی مبدل میشود. سپرده سرمایه پولی سپرده گذار است. اما در دستهای بانکدار میتواند فقط سرمایه

<sup>۹</sup> B.A ۱۸۵۷، گواهی بانکدار تولز {Twells} : ۴۵۱۶. «آیا شما بعنوان بانکدار با پول معامله میکنید یا با سرمایه؟ - ما با پول معامله میکنیم.» - ۴۵۱۷. «سپرده ها در بانک شما چگونه گذاشته میشوند؟ - بشکل پول.» - ۴۵۱۸. «چگونه باز پرداخت میشوند؟ - بشکل پول.» [۴۵۱۹]. «میتوان آنها را چیزی دیگری جز پول نام نهاد؟ - خیر.»

اورستون (رجوع کنید به فصل ۲۶) همیشه «سرمایه» را «پول» قاطی میکند. «ارزش پول» نزد او همچنین بهره نام دارد، درست تا آنجاییکه آن از طریق حجم پول تعیین میگردد؛ «ارزش سرمایه» تا جاییکه از طریق تقاضا برای سرمایه مولد و از طریق آن سودی که ببار می آورد تعیین میشود، باید بهره باشد. او میگوید: ۴۱۴۰. «استعمال نام "سرمایه" بسیار خطرناک است.» ۴۱۴۸ «خروج طلا از انگلیس یک تقلیل حجم پول در کشور است و این طبیعتاً می بایست افزایش تقاضای کلی بی را در بازار پول ناشی شود.» (اما در بازار سرمایه اینچنین نیست). ۴۱۱۲ «به همان میزانی که پول از کشور خارج میشود حجم آن نیز در کشور تقلیل می یابد. این کاهش پولی که در کشور باقی است به این پولها ارزش بیشتری میدهد.» (اصولاً بر اساس تئوری او این بمعنی ایجاد یک افزایش ارزش پول بمتابۀ پول از طریق محدود کردن گردش در مقایسه با ارزش کالا است؛ جاییکه بدینصورت این افزایش ارزش پولها = کاهش در ارزش کالا است. اما چون در این میان حتی برای خود او نیز بی تردید ثابت شده است که حجم پول در گردش، قیمتها را تعیین نمیکند، حالا دیگر تقلیل پول بمتابۀ وسیله گردش است که باید ارزشش را بعنوان سرمایه بهره آور و لذا نرخ بهره را افزایش دهد).

«و این ارزش افزوده شده پولهای باقی مانده جریان خروج پول را متوقف میکند و خود را تا زمانیکه آن مقدار پولی که باعث ایجاد مجدد تعادل میشود را برگشت دهد، نگه میدارد.» ادامه تناقض گویی های اورستون متعاقباً در پائینتر می آید.

پولی بالقوه ای باشد که در گاو صندوق او بی مصرف قرار گرفته بجای آنکه نزد صاحبش باشد.<sup>۱۰</sup>

با رشد ثروت مادی، طبقه سرمایه داران پولی رشد میکند؛ از طرفی تعداد و ثروت سرمایه دارانی که کناره گیری کرده اند، کسانی که از بهره زندگی میکنند، افزایش می یابد، موجه‌ها {Rentiers}؛ و از طرف دیگر تکامل سیستم اعتباری تسریع شده و لذا تعداد بانکداران، وام دهندگان پول، سرمایه داران مالی و غیره افزایش می یابد. با توسعه سرمایه پولی قابل دسترس، حجم اوراق بهره آور، اوراق دولتی، سهام و غیره رشد میکند، همانگونه که قبلاً توضیح داده شد. اما از این طریق همزمان تقاضای سرمایه پولی قابل دسترس افزایش می یابد، طوریکه دلانان {jobbers} که با این اوراق سفته بازی میکنند نقش تعیین کننده ای در بازار پول بازی میکنند. اگر تمام خرید و فروشهای این اوراق فقط بیانگر سرمایه گذاریهای واقعی بود، در نتیجه صحیح بود که گفته شود که آنها نمیتوانستند بروی تقاضای سرمایه استقرای تأثیر گذار باشند زیرا از این بابت هنگامیکه A اوراق خود را میفروشد دقیقاً همان مقدار پول را تصاحب میکند که B به صورت اوراق میگذارد. اما حتی اگر اوراق در

۱۰- در اینجا لحظه پریشان فکری فرا میرسد: هر دو بخش « پول » هستند، هم سپرده بعنوان طلب پرداخت از طرف بانکدار و هم آن پولهای سپرده شده در دست بانکدار. بانکدارتولس در مقابل کمیته بانک در ۱۸۵۷ این مثالها را ارائه میدهد؛ « من کاسبی ام را با ۱۰۰۰۰ £ آغاز میکنم. با ۵۰۰۰ £ کالا میخرم و آنها را در انبارم میگذارم. ۵۰۰۰ £ دیگر را در بانک سپرده میگذارم تا در موقع لزوم از آن برداشت کنم. اما من هنوز این همه را بمثابة سرمایه خود مینگرم هر چند ۵۰۰۰ £ آن بشکل پول یا سپرده موجود است. » ( ۴۵۲۸ ). از اینجا این بحث خوشایند پیش می آید: « ۴۵۳۱. پس شما ۵۰۰۰ £ خود را بشکل اسکناس به دیگری داده اید؟ - بله ». « ۴۵۳۲. پس او ۵۰۰۰ £ بشکل سپرده دارد؟ - بله ». « ۴۵۳۳. و شما هم ۵۰۰۰ £ سپرده دارید؟ بله دقیقاً ». « ۴۵۳۴. بدین ترتیب او ۵۰۰۰ £ پول دارد و شما ۵۰۰۰ £ پول؟ - بله ». « ۴۵۳۵. اما دست آخر آن چیزی بجز پول نیست؟ - خیر ». این اغتشاش فکری بخشاً ناشی است از اینکه A که آن ۵۰۰۰ £ را سپرده گذاشته است میتواند از آنها بیرون بکشد و به آنها دسترسی داشته باشد مثل اینکه هنوز آنها را دارد. بدین ترتیب آنها برای او بعنوان پول بالقوه عمل میکنند. در تمام مواردی که او از آنها برداشت میکند، همزمان به همان میزان سپرده خود را از بین میبرد. اگر او پول واقعی برداشت کند و اگر پولهای او پیش از این بدیگری وام داده شده باشند لذا او نه با پولهای خود بلکه با پولهایی که دیگری سپرده است، پرداخت شده است. اگر او قرضش را به B از طریق کشیدن یک چک روی بانک خود پرداخت کند و B این چک را نزد بانک خود سپرده بگذارد و اگر بانک A همچنین چکی از بانک B داشته باشد بگونه ای که این دو بانک تنها این چکها را معاوضه کنند در نتیجه پولهای سپرده شده A دو بار به مثابه پول عمل کرده اند؛ اول در دستهای کسی که پولهای سپرده A را دریافت کرد؛ و دوم در دستهای خود A. در عملکرد دوم موضوع بر سر موازنه کردن طلبهای قرضه است ( طلبهای قرضه A روی بانک خود و طلبهای قرضه بانک A روی بانک B ) بدون اینکه پولی در میان باشد. اینجا سپرده دوباره بمثابة پول عمل میکند اول بشکل پول واقعی و سپس به عنوان طلب پول. طلب محض پول تنها میتواند در موازنه طلب قرضه جای پول را بگیرد.

حقیقت موجود باشند اما نه آن سرمایه ای ( در هر صورت نه بعنوان سرمایه پولی) که بدو نمایندگی میکردند، لذا همیشه تا این اندازه تقاضای جدیدی برای اینچنین سرمایه پولی بی می آفرینند. اما به هر جهت این سرمایه پولی بی است که قبلاً B و حالا A در دسترس دارد.

B.A ۱۸۵۷ شماره ۴۸۸۶ : « بنظر شما آیا این تشریح صحیحی است از آن عللی که نرخ تنزیل را تعیین میکنند اگر من بگویم که آن { نرخ تنزیل } از طریق حجم سرمایه موجود در بازار که میتواند در نزول بروات تجاری استفاده شود مشخص میگردد برخلاف دیگر اوراق بهادار؟ » - [ چاپمن ] : « خیر بنظر من نرخ بهره توسط همه اوراق بهادار بسهولت قابل تبدیل تأثیر می پذیرد ) همه تضمین های با شاخص رایج قابل تبدیل )؛ اشتباه خواهد بود که مسئله تنها به تنزیل بروات محدود گردد؛ زیرا وقتی که تقاضای زیادی برای پول بروی « [ سپرده از ] » دیون عمومی {consols} و بروات خزانه ای هست، همانگونه که اخیراً به درجه بالایی بوده است، و به نرخ بهره بسیار بالاتری از نرخ بهره تجاری، لذا این بسیار نامعقول خواهد بود که گفته شود که دنیای معاملات بازرگانی ما از آن بی تأثیر خواهد بود؛ مطمئناً تحت تأثیر آن میباشد. - « ۴۸۹۰ » وقتی که اوراق سالم و رایج، آنهایی که بانکدارها تأیید میکنند، در بازار هست و مردم تمایل دارند که روی آنها پول قرض بگیرند، لذا این تأثیر خود را مطمئناً بر بروات تجاری دارد، مثلاً من نمیتوانم انتظار داشته باشم که شخصی پولهای خود را به ۵ درصد در مقابل برات تجاری بدهد در صورتیکه همزمان میتواند این پولها را به ۶ درصد در مقابل دیون عمومی و یا هر چیز دیگر قرض دهد؛ این بر ما بهمان ترتیب تأثیر میگذارد؛ یک شخص نمیتواند از من انتظار داشته باشد که من بروات را به ۵٫۵ درصد تنزیل کنم اگر بتوانم پولهایم را به ۶ درصد وام دهم. « ۴۸۹۲ » ما در مورد سرمایه گذارانی که با £ ۲۰۰۰ یا £ ۵۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ پوند استرلینگشان اوراق بهاداری بعنوان سرمایه گذاری ثابت میخرند نمیگوئیم که آنها بازار پول را اساساً مورد تأثیر قرار میدهند. اگر راجع به نرخ بهره روی « [ سپرده ای از ] » دیون عمومی از من بپرسند، من رجوع میدهم به مردمی که صدها هزار پوند را معامله میکنند، که دلان {jobbers} نامیده میشوند، و وامهای عظیمی میگیرند یا از بازار میخرند و لذا باید این اوراق را نگهداری کنند تا زمانیکه بتوانند با سود از شرشان خلاص شوند؛ این اشخاص بدین منظور به پول احتیاج دارند. »

با تکامل سیستم اعتبارات، بازارهای پول متمرکز عظیمی بوجود می آیند، همانند لندن که همزمان مرکز معاملات با این اوراق میباشد. بانکداران مبالغ عظیمی از سرمایه پولی عموم را در اختیار این پس مانده های معامله گر میگذارند و بدین ترتیب این جوجه قماربازان رشد میکنند.

« پول در بورس سهام بطور معمول از جاهای دیگر ارزان تر است »، این را در ۱۸۴۸ رئیس قبلی بانک انگلیس در مقابل کمیته محرمانه لردها میگوید (C.D. ۱۸۴۸ چاپ ۱۸۵۷ شماره ۲۱۹).

پیش از این در بحث در مورد سرمایه بهره آور ثابت شد که نرخ بهره میانگین صرف نظر از تمام شرایط دیگر در طی سالیان متوالی از طریق میانگین نرخ سود

تعیین می‌گردد و نه {میانگین نرخ} منفعت صاحب کار که خود چیزی بجز سود منهای بهره نیست.

این نیز قبلاً بحث شد و بعداً هم بیشتر مورد تحقیق قرار می‌گیرد که برای نوسانات در بهره بازرگانی نیز - آن بهره ای که وام دهندگان پول برای تنزیل و وامها در جهان تجارت محاسبه میکنند- در طی سیکل صنعتی فازی فرا میرسد که نرخ بهره از مینیم خود بالاتر می‌رود و به سطح میانگین خود میرسد (که بعداً از این هم در می‌گذرد) و این حرکت پی‌آمديست از افزایش سود. در ضمن در اینجا دو چیز قابل تذکر است :

**اول:** وقتی که نرخ بهره در طولانی مدت بالا میماند (ما در اینجا از نرخ بهره یک کشور معین مثلاً انگلیس صحبت میکنیم که نرخ بهره متوسط برای مدت طولانی مفروض است و خود را در بهره پرداختی برای وامهای طولانی مدت نیز که میتوان آنرا بهره خصوصی نامید، نشان میدهد) این در نظر اول مدرکی است بر اینکه نرخ سود در این پریود بالاست، اما این لزوماً ثابت نمیکند که نرخ منفعت صاحبکار بالاست. این تمایز آخری کم و بیش برای سرمایه دارانی که غالباً با سرمایه خود کار میکنند حذف می‌گردد؛ آنها نرخ سود بالایی را تحقق می‌بخشند زیرا اینان بهره را به خودشان می‌پردازند. امکان نرخ بهره بالای طولانی مدت- ما در اینجا در مورد فاز با کمبود واقعی صحبت نمیکنیم- در صورت وجود یک نرخ سود بالا مسلم است. اما ممکن است که این نرخ سود بالا بعد از کسر نرخ بهره بالا فقط در صد ناچیزی برای منفعت صاحبکار باقی بگذارد. این آخری میتواند تحلیل برود در حالی که نرخ سود بالا ادامه دارد. این امکانپذیر است زیرا کاری {کار صاحبکار صنعتی} که آغاز گردید باید ادامه داده شود. در این فاز در مقیاس بزرگی فقط با سرمایه اعتباری (سرمایه دیگران) کار میشود؛ و نرخ سود بالا میتواند بعضاً سفته بازانه، معطوف به آتیه {prospective} باشد. یک نرخ بهره بالا میتواند با نرخ سود بالا پرداخت شود اما با تقلیل منفعت صاحبکار. میتواند - و این در زمانه های سفته بازی رخ میدهد- نه از سود بلکه با خود همان سرمایه قرض شده غیر پرداخت شود، و این میتواند تامدت زمانی ادامه یابد.

**دوم:** این اظهار که تقاضا برای سرمایه پولی و از آنجا نرخ بهره رشد میکند زیرا نرخ سود بالاست، با اینکه تقاضا برای سرمایه صنعتی رشد میکند و لذا نرخ بهره بالاست، یکسان نیست.

در زمانهای بحران، تقاضا برای سرمایه استقرای و از آنجا نرخ بهره به حد اکثر خود میرسد؛ نرخ سود و با آن تقاضا برای سرمایه صنعتی عملاً ناپدید میشوند. در این زمانها قرض گرفته میشود فقط بقصد پرداخت، برای رتق و فتق قراردادهای بسته شده قبلی. برعکس در پریودهای تجدید فعالیت بعد از بحران، سرمایه استقرای برای خرید و برای تبدیل سرمایه پولی به سرمایه مولد یا تجاری مورد تقاضا است. و



در نتیجه یا از طرف سرمایه داران صنعتی یا تجار مورد تقاضاست. سرمایه دار صنعتی آنرا در وسایل تولید و نیروی کار سرمایه گذاری میکند. تقاضای فزاینده برای نیروی کار هرگز در خود نمیتواند دلیل افزایش نرخ بهره باشد، تا آنجاییکه آن {نرخ بهره} توسط نرخ سود تعیین میگردد. دستمزد بالاتر هرگز دلیل سود بالاتر نیست هرچند آن در فازهای معینی از سیکل صنعتی میتواند یکی از پیامدهای سود بالاتر باشد.

اینکه بهره کشی از کار تحت شرایط مساعد ویژه ای انجام بگیرد، میتواند تقاضا برای نیروی کار را افزایش دهد، اما تقاضای فزاینده برای نیروی کار و لذا همچنین برای سرمایه متغیر به خودی خود سود را افزایش نمیدهد بلکه آنرا بهمان نسبت تقلیل میدهد. معهداً تقاضا برای سرمایه متغیر به این ترتیب میتواند بیشتر شود و همچنین تقاضا برای سرمایه پولی و این میتواند باعث بالا رفتن نرخ بهره گردد. لذا قیمت بازار نیروی کار به بالای میانگین خود صعود میکند، تعداد بیشتری کارگر نسبت به تعداد میانگین مشغول به کار میشوند و همزمان نرخ بهره افزایش می یابد زیرا تقاضا برای سرمایه پولی تحت این شرایط افزایش می یابد.

تقاضای فزاینده برای نیروی کار این کالا را همانند همه کالاهای دیگر گرانتر میکند، قیمتش را می افزاید اما نه سود را که غالباً وابسته به ارزانی نسبی دقیقاً همین کالا میباشد. اما این همزمان - تحت شرایط فرض گرفته شده - نرخ بهره را بالا می برد زیرا تقاضا برای سرمایه پولی را می افزاید. اگر سرمایه دار پولی بجای قرض دادن پولها، خود به یک سرمایه دار صنعتی مبدل گردد، لذا آن وضعیتی که او در آن میبایست کار را گرانتر پرداخت کند، نه باعث افزایش سود او بلکه بهمان نسبت باعث کاهش آن میگردد. وضعیت کسب و کار میتوانند چنان باشد که سود او علارغم اینها افزایش بیابد، اما هرگز نه به این دلیل که او کار را گرانتر می پردازد. این وضعیت آخری تا آنجاییکه تقاضا برای سرمایه پولی را می افزاید، نقداً برای بالا بردن نرخ بهره کفایت میکند. اگر دستمزد بدلیلی آنها تحت موقعیت نامساعد کسب و کار بالا برود در آن صورت این افزایش دستمزد میتواند نرخ سود را کاهش دهد، ولی نرخ بهره را بهمان میزان که تقاضا برای سرمایه پولی را افزایش داده، بالا ببرد.

باستثنای کار، آنچه که اورستون «تقاضا برای سرمایه» می نامد، فقط تشکیل شده است از تقاضا برای کالا. تقاضا برای کالاها قیمتشان را بالا میبرد، یا بخاطر اینکه {تقاضا} به بالای میانگین صعود میکند و یا به این سبب که به زیر میانگین می افتد. اگر سرمایه دار صنعتی یا تاجر اکنون مجبور به پرداخت ۱۵۰ £ برای همان میزان کالایی که قبلاً ۱۰۰ £ برایش می پرداخت باشد، پس مجبورست که حالا بجای ۱۰۰ £ قبلی، ۱۵۰ £ قرض کند و لذا با بهره ۵ درصد اکنون باید بجای ۵ £ قبلی مبلغ ۷٫۵ £ بهره را بپردازد. میزان بهره ای که او باید بپردازد افزایش می یابد زیرا مبلغ سرمایه قرض شده افزایش یافته است.

تمام تلاش آقای اورستون در این است که مصالح سرمایه استقراضی و سرمایه صنعتی را یکسان جلوه دهد در حالیکه عملکرد بانک او دقیقاً بر این مبناست که این اختلاف مصالح را به نفع سرمایه پولی مورد استفاده قرار دهد.

امکان دارد که تقاضا برای کالاها، در موردی که عرضه آنها به زیر میانگین تنزل کرده باشد، نتواند سرمایه پولی بیشتری از قبل را جذب کند. همان مبلغ شاید هم کمتر، می بایست برای ارزش کلشان پرداخت گردد، اما در ازای همان مبلغ، کمیت ارزش مصرفی کمتری وصول میشود. در این مورد تقاضا برای سرمایه پولی استقراضی همان خواهد ماند و لذا نرخ بهره افزوده نخواهد گشت، هر چند تقاضا برای کالا به نسبت عرضه آنها افزایش یافته و نتیجتاً قیمت کالاها صعود کرده است. نرخ بهره فقط زمانی میتواند متأثر شود که مجموع تقاضا برای سرمایه استقراضی رشد کند و قضیه تحت شرایط یاد شده بالا چنین نیست.

اما عرضه یک متاع همچنین میتواند مثلاً در رابطه با بد حاصلی گندم، پنبه و غیره به زیر میانگین افت کند و تقاضا برای سرمایه استقراضی رشد کند زیرا در این مورد تعمق قماری {speculation} میشود که قیمت هنوز به بالاتر از اینها صعود خواهد کرد و نزدیکترین وسیله برای حصول صعود آن این است که موقتاً بخشی از عرضه آن را به بازار بازنگه داشت. اما برای پرداخت کالاهای خریده شده بدون اینکه به فروش رسانده شوند، پول از طریق «اقتصاد ارزی» بازرگانی تهیه میگردد. در این حالت تقاضا برای سرمایه استقراضی افزایش می یابد و نرخ بهره بمثابة پی آمد این مبادرت به جلوگیری مصنوعی کالارسانی به بازار، میتواند افزایش یابد. در آنصورت نرخ بهره بالاتر نشانی است از کاهش مصنوعی عرضه سرمایه کالایی.

از جهت دیگر تقاضا برای یک متاع میتواند بدلیل رشد عرضه آن افزایش پیدا کند و متاع به زیر قیمت متوسط خود فروخته شود.

در این حالت تقاضا برای سرمایه استقراضی میتواند ثابت مانده یا حتی کاهش یابد زیرا با همان میزان پول میتوان کالاهای بیشتری را داشت. اما احتکار قماربازانه نیز میتواند پدیدار گردد، بخشاً برای استفاده از لحظه ای مناسب برای هدف تولیدی و بخشاً به انتظار افزایش آتی قیمت. در این حالت تقاضای سرمایه استقراضی میتواند زیاد شود و نتیجتاً نرخ بهره افزایش یافته نشانی خواهد بود از سرمایه گذاری در احتکار مازاد عناصری از سرمایه مولد.

ما در اینجا تنها تقاضا برای سرمایه استقراضی را مد نظر داریم آنگونه که آن از تقاضا و عرضه سرمایه کالایی تأثیر میپذیرد. قبلاً بحث شد که موقعیت متغیر پروسه بازتولید در فازهای سیکل صنعتی چگونه بر عرضه سرمایه استقراضی تأثیر میگذارد. آن جمله عوامانه که میگوید؛ درچند بازاری نرخ بهره از طریق عرضه و تقاضای سرمایه (استقراضی) تعیین میگردد، را اورستون بشکل مودنیانه ای با ادعای خود مبنی بر سرمایه استقراضی با سرمایه بطور کلی برابر است، مخلوط میکند. و

از این راه تلاش دارد که ربا خوار را به تنها سرمایه دار و سرمایه اش ربا تنها سرمایه مبدل کند.

در دوره های کساد، تقاضا برای سرمایه استقراری چیزی بجز تقاضا برای وسیله پرداخت نیست؛ این بهیچوجه تقاضا برای پول بعنوان وسیله خرید نیست. بدین جهت نرخ بهره میتواند بسیار بالا برود، صرف نظر از اینکه مازاد و یا کمبود سرمایه واقعی- سرمایه مولد و سرمایه کالایی- در کار باشد. تقاضا برای وسایل پرداخت صرفاً تقاضا برای قابلیت تبدیل به پول است، تا آنجاییکه تاجران و تولیدکنندگان {منظور سرمایه داران در کارهای تولیدی است} بتوانند ضمانتهای خوب بدهند؛ آن تقاضا برای سرمایه پولی است، تا آنجاییکه مورد این نیست {یعنی وقتی ضمانتهای خوب در کار نیست} یعنی تا آنجاییکه پیش پرداختی از وسایل پرداخت به آنها نه فقط شکل پول بلکه همچنین شکل معادل را، حال از هر نوعش که باشد، که برای پرداخت کردن با آن کم دارند، میدهد. این همان نکته ای است که هر دو طرف تئوری رایج در مورد قضاوت در باره بحرانها دارای حق و نا حق هستند. آنها بیکدیگر میگویند فقط کمبود وسایل پرداخت وجود دارد، یا تنها به صاحبان ضمانتهای درست و جدی {bona fide} می اندیشند و یا ابلهانی هستند که فکر میکنند که این باید در ید و وظیفه بانک باشد که با کمک تکه پاره های کاغذی همه متقلبین ورشکست شده را به سرمایه دارانی مستحکم و قادر به پرداخت دیون مبدل کند. آنها بیکدیگر میگویند فقط کمبود سرمایه وجود دارد یا زبان بازانی بیش نیستند، زیرا در این ایام سرمایه مبادله ناپذیر در حجم های زیاد بسبب مازاد واردات و مازاد تولید موجود است، و یا تنها از شوالیه های اعتباری سخن میگویند که در واقع حالا در وضعیتی قرار گرفته اند که دیگر دسترسی به سرمایه بیگانه، برای کار کردن با آن، ندارند و اکنون انتظار دارند که بانک نه تنها در پرداخت سرمایه از دست رفته کمکشان کند بلکه همچنین آنها را قادر گرداند که به کلاهبرداری ادامه دهند.

این اساس تولید سرمایه داری است که پول بمثابة شکل ارزشی ای مستقل در مقابل کالا قرار میگیرد، یا که ارزش مبادله ای میبایست در پول، صورت مستقلی به خود بگیرد و این فقط به این نحو امکانپذیر است که کالایی مشخص، آن ماده ای میشود که همه دیگر کالاها با ارزش آن اندازه گیری میشوند و آن دقیقاً بدین نحو کالای عام میشود یعنی کالایی بنام معنی {par excellence} در تقابل با همه کالاها دیگر. این میباید خود را به دو جنبه نشان دهد، بخصوص در میان کشورهای پیشرفته سرمایه داری که به میزان عظیمی پول را از طرفی از طریق عملیات اعتباری و از طرف دیگر از طریق پول اعتباری جایگزین میکنند. در دوره های کساد که اعتبارات محدود شده یا کاملاً متوقف میشوند، پولها ناگهان مطلقاً در مقابل کالاها بعنوان یگانه وسیله پرداخت و وجود واقعی ارزش قد علم میکنند. و لذا کاهش ارزش عمومی کالاها، دشواری، بله حتی عدم امکان تبدیل آنها به پول یعنی، به شکل کاملاً بی نظیر

خودشان. اما دوماً پولهای اعتباری خود تنها تا آنجایی پول هستند که پول واقعی را به مبلغ ارزش اسمی شان کاملاً جایگزین کنند. با جریان خروج طلا، عمل تبدیل پذیریشان به پول - یعنی شناسایی شان با طلای واقعی - مسئله دار میشود. از این روست اقدامات اجباری، افزایش نرخ بهره و غیره برای تضمین شرایط این تبدیل پذیری. این میتواند از طریق قانونگذاری اشتباه که بر مبنای تئوریهای نادرست در مورد پول بنا شده و برای ارضاء معامله گران پول، اورستون و شرکاء، به خورد ملت داده شده است، کم و بیش به افراط کشیده شود. پایه و اساسش ضمناً بر پایه خود شیوه تولید داده شده است. تقلیل ارزش پول اعتباری (تازه بدون اینکه در مورد ضایعات صرفاً خیالی بر کاراکترشان بمثابة پول صحبتی بمیان بیاوریم) تمام اوضاع حاکم را خواهند لرزاند. از این جهت ارزش کالاها برای حفاظت از موجودیت بی نظیر و مستقل این ارزش در پول قربانی میشود. بعنوان ارزش پولی اصولاً تنها تا زمانی که پولها تضمین باشند، ضمانت شده است. برای یک چند میلیون پول باید بسیار میلیون کالا قربانی شود. این در تولید سرمایه داری غیر قابل گریز است و یکی از زیبایی های آن را تشکیل میدهد. این در شیوه های تولید قبلی اتفاق نمی افتد، زیرا نه اعتبارات و نه پول اعتباری، بر آن اساس محدود که آنها بر آن حرکت میکنند، به تکامل نمیرسند. تا زمانیکه خصیصه اجتماعی کار بصورت **موجودیت پولی**

کالاها و لذا بمثابة یک **شیء** خارج از تولید واقعی، ظاهر میگردد، بحرانهای پولی - چه مستقل باشند و چه تشدید کننده بحرانهای واقعی - غیر قابل اجتناب هستند. از جهت دیگر این کاملاً روشن است که تا هنگامیکه اعتبارات بانکی لطمه نخورده، یک بانک میتواند در این موارد با افزایش پول اعتباری، حالت آشفستگی را آرام کرده و با پس کشیدن پول اعتباری، حالت آشفستگی را شدت بخشد. تمام تاریخ صنعت مدرن نشان میدهد که فلز در واقع فقط برای موازنه بازرگانی بین المللی، هرگاه توازن آن موقتاً بهم خورده باشد، اگر تولید داخلی سازمانیافته باشد، ملازمه دارد. اینکه بازار داخلی حتی حالا هم نیازی به پول فلزی ندارد بوسیله تعلیق باصطلاح پرداخت نقدی بانک های ملی نشان داده میشود که در تمام موارد بسیار حاد بعنوان یگانه وسیله کمکی به آن دستیازیده میشود.

در رابطه با دو شخص، بسیار مسخره است که گفته شود که هر دو در مبادلات متقابلشان دارای بالانس پرداختی نامساعد هستند. اگر آنها متقابلاً اعتبار گیرنده {بدهکار} و اعتبار دهنده {بستانکار} همدیگر باشند، در نتیجه واضح است که اگر دیون آنها همدیگر را خنثی نکنند، لذا یکی از آنها می بایست ماباقی {دیون} را به دیگری بدهکار باشد. در مورد کشورها این بهیچوجه صادق نیست. و اینکه این بدینگونه نیست، توسط همه اقتصاد دانان در این جمله تأیید میشود که بالانس پرداختی میتواند بر له یا بر علیه یک ملت باشد هر چند موازنه بازرگانی اش دست آخر می بایست تسویه شود. بالانس پرداختی از این جهت از موازنه بازرگانی متمایز است که

آن موازنه بازرگانی ای است که موعدهش در مدت معینی سر میرسد. آنچه که حالا بحرانها انجام میدهند اینست که آنها تمایز بین موازنه پرداختی و بازرگانی را به یک مدت کوتاه تقلیل میدهند؛ و آن اوضاع معین که در آن کشوری که در بحران است و موعد پرداخت برایش سر رسیده است بوجود می آید - این اوضاع قبلاً نقداً اینچنین بهم فشردگی طول مدت تسویه حساب را با خود به همراه دارد. اولاً به خارج فرستادن فلزهای قیمتی؛ سپس فروش کالاهای ارسالی بهر قیمتی که شده، صدور کالاها برای فروششان به هر قیمتی و یا برای فراهم کردن پول پیش پرداختشان در داخل، افزایش در نرخ بهره، فسخ اعتبارات، کاهش در اوراق بهادار، حراج اوراق بهادار بیگانه، جلب سرمایه بیگانه برای سرمایه گذاری در این اوراق بهادار کم ارزش شده، و سر انجام ورشکستگی که حجمی از دیون را هموار میکند. اغلب همزمان فلز هنوز به آن کشوری فرستاده میشود که بحران در آن بروز کرده است زیرا حواله های کشیده شده روی آن نامطمئن هستند، و لذا مطمئن ترین صورت پرداخت با فلز قیمتی میباشد. علاوه بر این وضع بدین گونه است که در رابطه با آسیا اغلب کشور های سرمایه داری همزمان، مستقیم و یا غیر مستقیم، بدهکاران آن هستند. همینکه این اوضاع گوناگون تأثیر کامل خود را بر دیگر کشور درگیر اعمال کرد، این یکی نیز شروع به صدور طلا و نقره میکند، موعد سر رسید پرداخت آن کوتاه میگردد و همان پدیده مجدداً خود را تکرار میکند.

در اعتبارات تجاری، بهره، بعنوان تفاوت بین قیمت اعتباری {نسیه} و قیمت نقد، فقط هنگامیکه برات مهلت طولانی تری از معمول دارد، در قیمت کالا وارد میگردد. در غیر این صورت نه. و این بدین نحو توضیح داده میشود که هر شخصی اعتباری را با دستی دریافت کرده و با دست دیگر به دیگری واگذار میکند. [ این با تجربه من ناسازگار است. - ف. انگلس]. اما تا آنجاییکه تنزیل در اینجا در این شکل وارد میشود، نه از طریق این اعتبار تجاری بلکه از طریق بازار پول تنظیم میگردد.

اگر عرضه و تقاضای سرمایه پولی که نرخ بهره را تعیین میکنند با عرضه و تقاضای سرمایه واقعی برابر بودند، آنگونه که اورستون ادعا میکند، در نتیجه بهره می بایست همزمان پائین و بالا باشد بسته به اینکه آیا آدم کالاهای مختلف را یا همان کالا را در مراحل گوناگون (مواد خام، نیم ساخته ها، محصول تمام شده) مورد نظر دارد. در ۱۸۴۴ نرخ بهره بانک انگلیس بین ۴ درصد (از ژانویه تا سپتامبر) و ۲،۵ و ۳ درصد از نوامبر تا آخر سال نوسان داشت. در ۱۸۴۵ از ژانویه تا اکتبر ۲،۵، ۲،۷۵، ۳ در صد و در ماههای آخر بین ۳ و ۵ در صد بود. میانگین قیمت برای پنبه بازار مکاره ارلین {Orlean} ۱/۴ d. در ۱۸۴۴ و ۷/۸ d. در ۱۸۴۵ بود. در سوم مارس ۱۸۴۴ انبار پنبه لیورپول ۶۲۷۰۴۲ عدل بود و در سوم مارس ۱۸۴۵ بالغ بر ۷۷۳۸۰۰ عدل. اگر بر طبق قیمت نازل پنبه بسنجیم می بایست نرخ بهره در ۱۸۴۵ کم باشد، همانگونه که در واقع در بخش اعظم این دوره بود. اما با سنجش بر طبق نرخ می بایست بالا باشد زیرا قیمتها نسبتاً بالا بودند و سود مطلقاً بالا بود. از پنبه

پوندی ۴ d. با هزینه ریسندگی ۴ d. ( نخ تاب مرغوب شماره ۴۰ سکوندا میول {secunda mule} ) میتوانست در ۱۸۴۵ نخ ریسیده شود که برای ریسنده ۸ d. خرج بر میداشت و او میتوانست آنرا در سپتامبر و اکتبر ۱۸۴۵ به ۱۰/۵ یا ۱۱/۵ d. برای هر پوند بفروشد ( گواهی ویلی {Wylie} را در زیر ملاحظه کنید).  
تمام موضوع میتواند بدین نحو به نتیجه رسانده شود:

عرضه و تقاضا برای سرمایه استقراری با عرضه و تقاضا برای سرمایه بطور کلی یکسان خواهد بود ( هر چند این جمله آخری نامعقول است؛ برای سرمایه دار صنعتی یا تاجر، کالا شکلی از سرمایه اش است، اما او هرگز خواهان سرمایه ی اینچنین {as such} نیست بلکه همیشه فقط خواهان کالای مخصوصی بدین گونه است، آنرا بمثابة کالا، گندم یا پنبه، میخرد و پرداخت میکند، مستقل از نقش احتمالی ای که آن در چرخه سرمایه اش بعهده خواهد گرفت) در صورتی که هیچ قرض دهنده پولی وجود نداشت، و اگر سرمایه داران قرض دهنده بجای آنها {پولها} دارای ماشین آلات، مواد خام و غیره بودند و این چیزها را، همانگونه که برای خانه ها رخ میدهد، به سرمایه داران صنعتی که خود صاحب بخشی از این چیزها هستند، به وام یا اجاره میدادند. تحت اینچنین شرایطی میتوانست عرضه سرمایه استقراری با عرضه اجزاء تولیدی به سرمایه دار صنعتی یا عرضه کالا به تاجر یکی باشد. اما این در نتیجه کاملاً آشکار است که تقسیم سود مابین وام گیرنده و وام دهنده در آغاز کاملاً وابسته خواهد بود به رابطه بین آن سرمایه ای که استقراری است با آن سرمایه ای که متعلق به بکار گیرنده آن است.

بزعم آقای وگولین {Weguelin} ( ۱۸۵۷ عملکرد بانک ) نرخ بهره بر حسب « حجم سرمایه غیر فعال » تعیین میشود (۲۵۲): « آن فقط نشانی است برای حجم سرمایه غیر فعالی که جویای سرمایه گذاری است » ( ۲۷۱ )؛ بعدها این سرمایه غیر فعال به نام « سرمایه معلق » خوانده میشود ( ۴۸۵ ) و او این را اینچنین می فهمد: « اسکناسهای بانک انگلیس و دیگر پولهای رایج در کشور؛ مثلاً اسکناسهای بانکهای شعبه و آن مقدار سکه ای که در کشور موجود است . . . من ذخیره های بانکها را هم جزو سرمایه معلق بشمار می آورم » ( ۵۰۳ , ۵۰۲ ) و بعدها همچنین شمشهای طلا ( ۵۰۳ ). بدین قرار همین وگولین میگوید که بانک انگلیس تأثیر بسزایی بر روی نرخ بهره در زمانهایی که « ما » (بخوان بانک انگلیس) در واقع بزرگترین بخش از سرمایه غیر فعال را در دسترس داریم ( ۱۱۹۸ ) دارد؛ در حالیکه بنابر اظهار آقای اورستون در بالا، بانک انگلیس « محلی برای سرمایه نیست ».  
وگولین ادامه میدهد:

« به عقیده من نرخ تنزیل از طریق میزان سرمایه غیر فعال موجود در کشور کنترل میشود. مقدار سرمایه غیر فعال توسط ذخیره بانک انگلیس که عملاً ذخیره ای فلزی است، نمایندگی میشود. لذا وقتی که از ذخیره فلزی برداشته میشود، میزان سرمایه غیر فعال در کشور کاهش یافته و در نتیجه ارزش آنچه که باقی مانده است افزایش می یابد » ( ۱۲۵۸ )

## ج. استوارت میل میگوید:

« بانک برای قادر نگه داشتن شعبه بانکی اش برای پرداخت دیون مجبور است هر کاری برای پر کردن ذخیره آن شعبه انجام دهد؛ و نتیجتاً هنگامیکه که دورنمای سیل خروج را می بیند، ناچار است که ذخیره خود را تضمین کند و شروع به محدود کردن تنزیلهایش نماید، یا اوراق بهادار را بفروشد».

تا جاییکه فقط شعبه بانکی مد نظر است، ذخیره تنها ذخیره برای سپرده هاست. بعقیده اورستون و قماشش شعبه بانکی باید تنها بصورت بانکدار عمل کند بدون توجه به انتشار اسکناس» خودکار». اما در دوره های کمبود واقعی مؤسسه (مستقل از ذخیره موجود در شعبه بانکی که تنها شامل اسکناس است) مراقبت شدیدی روی ذخیره فلزی اعمال میکند و اگر نخواهد ورشکسته شود می بایستی هم که چنین کند. چون به همان درجه ای که ذخیره فلزی محو میشود، ذخیره اسکناسها هم تحلیل میرود، و هیچکس بهتر از آقای اورستون که دقیقاً از طریق قانون بانک اش در ۱۸۴۴ این را اینچنین زیرکانه ترتیب داده، نمی بایست از این مطلع باشد.

\*\*\*\*\*

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)